

اصطلاح‌شناسی مفهوم علم در فلسفه اسلامی

ghdinani@ut.ac.ir
 Akhosropanah@yahoo.com
 ahmademami@yahoo.com

غلامحسین ابراهیمی دینانی / استاد دانشگاه تهران
 عبدالحسین خسروپناه / دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
 احمد امامی / دکتری فلسفه اسلامی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
 دریافت: ۹۷/۱۲/۲۰ پذیرش: ۹۸/۰۷/۰۳

چکیده

در این نوشتار، پس از بیان مقدمه‌ای در باب چیستی اصطلاح‌شناسی و مراد ما از آن در اینجا، حدود پنجاه لفظ و اصطلاح مربوط به مفهوم فلسفی «علم» یا نزدیک به معنای آن، از طریق استقرا برشمرده می‌شود و از میان آنها، واژگان «شعور»، «ادراک»، «معرفت»، «علم»، «عقل» و «تعقل» با بحث‌های علم‌شناسی فلسفی متناسب تشخیص داده شده، جهت بررسی برگزیده می‌شوند. در مرحله بعد به بیان معناشناسی لغوی این الفاظ پرداخته می‌شود؛ سپس مفهوم فلسفی این اصطلاحات و تفاوت آنها با یکدیگر، با استناد به آثار فیلسوفان بیان می‌گردد و در مرحله بعد به کاربردشناسی این اصطلاحات، در آثار فلاسفه پرداخته می‌شود و در نهایت، بهترین و مناسب‌ترین واژگان برای ابعاد مختلف علم‌شناسی فلسفی، نظیر بعد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی علم پیشنهاد می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: اصطلاح‌شناسی، معناشناسی، مفهوم‌شناسی، کاربردشناسی، علم، ادراک، معرفت، شعور، عقل، تعقل.

اصطلاح‌شناسی به معنای بازساختن الفاظ گوناگون به کار برده شده در یک دانش یا حیطه علمی یا یک مفهوم یا موضوع خاص، و معانی اراده شده از آنها در السنه و اندیشه و تلقی اهل عرف آن اصطلاحات، و مشخص نمودن کاربردها و مرزهای مفهومی و دلالتی آنها، و همچنین درک ربط و نسبت میان این اصطلاحات و مفاهیم مختلف، و توجه یافتن به تداخل‌ها یا روابط و ارتباطات میان آنهاست. البته شناخت مفهوم و کاربرد یک اصطلاح خاص به‌تنهایی و بدون در نظر گرفتن اصطلاحات مشابه و روابط بین آنها، اصطلاح، یا نوع دیگری از اصطلاح‌شناسی است که نسبت به آنچه در اینجا مراد ماست، اخص مطلق است. اصطلاح‌شناسی به این معنای اخص، به شناخت دقیق مفهوم آن اصطلاح و فهم چستی مراد از آن، و همچنین موارد کاربرد آن، در حیطه یک دانش می‌انجامد. لکن اصطلاح‌شناسی به معنای اعم، علاوه بر آن، نتایج و فواید دیگری نیز دارد که دست یافتن به مناسب‌ترین و مرجح‌ترین اصطلاح برای بیان مقصود خود در فرایند تدوین یک پژوهش و درک ربط و نسبت آن با اصطلاحات دیگر، و در نتیجه کاربرد صحیح و بجای هر یک از اصطلاحات، از جمله آنهاست.

اصطلاح‌شناسی گاه با نگاهی پسینی به اصطلاحات وضع و استعمال شده صورت می‌گیرد، که نتیجه آن، شناخت اصطلاحات موجود است که می‌تواند در قالب تدوین انواع اصطلاح‌نامه‌ها یا فرهنگ اصطلاحات ظهور یابد. در این نوع اصطلاح‌نامه‌ها معمولاً به گردآوری و مطالعه اصطلاحات یک دانش و بررسی روابط میان آنها پرداخته می‌شود. گاهی نیز اصطلاح‌شناسی، با نگاهی پیشینی صورت می‌گیرد؛ بدین نحو که مفهومی شناسانده و تحدید می‌شود، و سپس بر اصطلاحات وضع و استعمال شده تطبیق داده می‌شود و از آن میان، مناسب‌ترین اصطلاح یا اصطلاحات برگزیده و به کار برده می‌شود و البته در صورت نبود اصطلاح مناسب، می‌تواند اصطلاح‌سازی جدیدی صورت گیرد. در مطالعه نوع اول، سیر از اصطلاح به مفهوم و سپس مقایسه میان اصطلاحات مختلف است؛ یعنی موضوع اصلی پژوهش، اصطلاحات است؛ در نوع دوم سیر از مفهوم به اصطلاح است، و موضوع اصلی بحث و بررسی، مفاهیم است نه اصطلاحات؛ هرچند اصطلاحات نیز به تبع، بررسی می‌شوند، و شاید بتوان گفت اصطلاح‌شناسی از نوع اول، مقدمه و لازمه نوع دوم باشد. هدف ما در اینجا، اصطلاح‌شناسی مفاهیم دال بر معنای علم در فلسفه اسلامی به طریق نوع اول است تا مقدمه و زمینه‌ای باشد برای گزینش بهترین اصطلاحات، در بحث‌های مربوط به معرفت و ادراک. مقصود ما از مفهوم علم نیز، اصل مفهوم علم، به عنوان موضوع یا موضوعات اصلی مباحث فلسفی علم (معرفت‌شناختی یا هستی‌شناختی) است. بنابراین می‌توانیم این نوشتار را اصطلاح‌شناسی موضوع مباحث فلسفی علم و مفاهیم نزدیک و وابسته به آن نیز بدانیم.

به‌رغم اهمیت و کاربرد اصطلاح‌شناسی الفاظ دال بر معنای علم، در این زمینه کار تحقیقی درخوری صورت نگرفته است یا ما در تبعات خود، بدان دست نیافتیم.

۱. استقرای اصطلاحات

نگاهی هرچند اجمالی به متون فلسفه اسلامی نشان می‌دهد که سه اصطلاح «علم»، «معرفت» و «ادراک»، بیشترین کاربرد را در مباحث مربوط به علم در آثار فلاسفه اسلامی داشته است. غیر از این سه کلمه، الفاظ دیگری نیز گاهی در این زمینه در کتاب‌ها و نوشته‌های فیلسوفان و اهل پژوهش در موضوع فلسفه به کار رفته است. صدرالمتألهین در کتاب *مفاتیح‌الغیب* (المفتاح الثالث، المشهد السابع)، و مفصل‌تر از آن، در جلد سوم *اسفار* (ص ۵۰۷)، درباره‌ی الفاظی که معنایی نزدیک با مفهوم «علم» دارند یا به بیان وی متقاربه‌المفهوم با علم هستند، استقرای مفیدی کرده و شمار آنها را به سی لفظ رسانده است. این الفاظ عبارت‌اند از: ادراک، شعور، تصور، حفظ، تذکر، ذکر، معرفت، فهم، فقه، عقل، حکمت، درایت، ذهن، فکر، حدس، ذکا، فطنه، خاطر، وهم، ظن، علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین، بدیهه، خیال، رویت، کیاست، خُبر، رأی، فراست (النفث فی الروع) و فراست (شاهد).

الفاظ دیگری هم می‌توان به این فهرست افزود؛ مانند: شهود، کشف، حضور، اطلاع، اشراف، اشراق، ظهور، تشخیص، تمییز، وقوف، نبأ، نظر و حصول. از میان الفاظی که صدرا در فهرست پیش‌گفته آورده است، با توجه به معنای آن‌ها که برای آنها برمی‌شمرد، به نظر می‌رسد الفاظ «معرفت»، «ادراک»، «شعور» و «تعقل» بیشتر از بقیه با مفهوم «علم» - و با موضوع مباحث علم‌شناسی فلسفی (اعم از معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی) که میان فیلسوفان مسلمان مطرح بوده است - مناسب‌تر باشند.

۲. معناشناسی

معنای لفظ «علم» و اصطلاحات همگن

معنای لغوی الفاظی مانند علم و مرادفات آن، آشکارتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. از همین روی، در منابع لغت عربی نیز در بیان معنای «علم»، معمولاً یا آن را روشن وصف کرده و از بیان معنا برای آن پرهیز نموده‌اند، یا آن را با عباراتی نظیر «نقیض الجهل» (ابن منظور، بی‌تا، ذیل علم)، یا مرادفاتی مانند «معرفت» یا «فقه» یا «شعور» معنا کرده‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل علم) یا به مفاهیم نزدیک، مانند «ادراک» بازگردانده‌اند (راغب در *مفردات*، علم را به «ادراک الشیء بحقیقت» معنا کرده است) و البته در منابع لغوی تخصصی، فرقی‌هایی نیز میان آنها ذکر شده است. اما نزدیک‌ترین و پرکاربردترین مترادف برای کلمه «علم» در لغت، واژه «معرفت» و مشتقات آن ذکر شده است. بنابراین اگر بنا باشد «علم» را با یک مترادف لغوی روشن کنیم، آن کلمه «معرفت» خواهد بود. اما به نظر می‌رسد بیان معنای لغوی برای این کلمه و مرادفات آن، بیشتر به بیان فرقی میان این کلمات می‌انجامد؛ چراکه هیچ مرجحی نداریم برای اینکه کلمه معرفت را اصل قرار داده، مفهوم علم را به آن برگردانیم؛ زیرا معلوم نیست این واژه و معنای آن، روشن‌تر از معنای «علم» باشد؛ بنابراین ارجاع معنای «علم» به مرادفات نزدیک، به تعریف شیء با امر اخفی، یا دور می‌انجامد. چرایی این لوازم فاسد در آن است که چنان‌که در تعریف اصطلاحی مفهوم علم در فلسفه و منطق هم گفته شده است، مفهومی روشن‌تر از خود مفهوم «علم» وجود ندارد.

در الفروق فی اللغة فرق میان علم و معرفت چنین بیان شده است:

أن المعرفة أخص من العلم، لأنها علم بعين الشيء مفصلاً عما سواه. والعلم يكون مجعلاً ومفصلاً... فكل معرفة علم وليس كل علم معرفة، وذلك أن المعرفة يفيد تمييز المعلوم من غيره، والعلم لا يفيد ذلك (عسکری، ۱۴۰۰ق، الباب الرابع فی... ص ۷۲).

بدین‌روی در لغت، «معرفت» نوعی از علم است که در آن، مفهوم بازشناختن اشیا از یکدیگر نیز لحاظ شده است. به فارسی، دقیق‌ترین معادل لفظ «علم»، دانستن (و در معنای اسم مصدری: دانش) است، و «معرفت» را می‌توان با شناختن یا بازشناختن برابر دانست. همچنین در منبع پیش‌گفته، در فرق بین علم و شعور آمده است: «والفرق بین العلم والشعور: أن الشعور علم يوصل اليه من وجه دقيق كدقة الشعر، ولهذا قيل للشاعر لفظته».

از همین‌روی می‌توان «شعور» را به معنای «فهم دقیق» دانست؛ چنان‌که آن را به معنای ادراک با مشاعر یعنی حواس نیز دانسته‌اند (همان) که در این صورت، هم‌معنای کلمه «احساس» خواهد شد. در لغت، «شعور» گاهی در برابر غفلت و به معنای توجه و التفات به کار می‌رود؛ مانند آیه ۱۸ سورة «نمل»: «و هم لا يشعرون». نیز این کلمه در قرآن، گاهی به معنای مطلق علم به کار رفته است؛ چنان‌که در منابع لغوی نیز این ریشه را به طور مطلق، معادل «علم» دانسته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل علم). آیت‌الله جوادی آملی، «شعور» را به معنای ادراک دقیق و احساس لطیف می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۸) و ظاهراً مقصود ایشان، معنای لغوی آن است؛ چنان‌که در بالا نیز مشابه همین برداشت را از این واژه نقل کردیم.

کلمه «ادراک» نیز به لحاظ لغوی، به طور مستقیم دلالتی بر معنای شناخت و علم ندارد. این کلمه در اصل، به معنای وصول و احاطه (اعم از احاطه مادی یا معنوی) به کار می‌رود (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۸، ذیل درک)، و علم را از آن روی ادراک نیز نامیده‌اند که در آن، مدرک، بر مدرک احاطه می‌یابد. در اصل ماده «علم» نیز معنای حضور و احاطه وجود دارد. (ر.ک: همان، علم). در قرآن کریم نیز تعبیر «احاط» برای رساندن مفهوم علم و آگاهی داشتن، به کار رفته است: «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طلاق: ۱۲؛ بقره: ۲۵۵؛ ۱۱۰).

به لحاظ کاربرد (لغوی) نیز «ادراک» اخص از «علم» است. ابوهلال عسکری فرق میان این دو را بدین‌گونه بیان می‌کند:

الادراك موقوف على أشياء مخصوصة، وليس العلم كذلك، والادراك يتناول الشيء على أخص أوصافه وعلى الجملة، والعلم يقع بالمعوم ولا يدرك الا الموجود، والادراك طريق من طرق العلم، ولهذا لم يجز أن يقوى العلم بغير المدرک قوته بالمدرک ألا ترى أن الانسان لا ينسى ما يراه في الحال كما ينسى ما رآه قبل (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۷۱).

ابوالبرکات بغدادی مفهوم لغوی «ادراک» را چنین بیان می‌کند:

وصول طالب متوجه الى مطلوب مقصود ونيله له فيقال ادركه اذا سار اليه فلحقه وقد يخص به ان يكون المطلوب هاربا فيتبعه الطالب فيلحقه وأعم من ذلك على نيل ولحوق عن توجه وطلب (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۹۴).

بنابراین در اصل لغت، اگر کسی در طلب کسی یا چیزی برود و به او برسد، به این در رسیدن به مطلوب و فراگرفتن او «ادراک» گفته می‌شود. همچنین این واژه، گاهی فقط در موردی به کار می‌رود که مطلوب در حال فرار باشد، و

طالب او را از پشت فرابگیرد و دریابد. بدین گونه به فهم و علم نیز از آن روی ادراک گفته می‌شود که فرد طالب، به طور ذهنی متوجه مطلوب خود شده و به سوی آن حرکت ذهنی کرده و آن را در می‌یابد:

ويقال للفهم ادرك ايضاً كما يقال ادرك معنى هذا اللفظ اي فهمه وتصوره، فمن الادراك وجودي حاصل بحرقة جسمانية ومنه ذهني حاصل بتوجه النفس من غير حركة مكانية وكلاهما لقاء المدرك للمدرك الذات للذات (همان، با اندکی تغییر و تصحیح).

به نظر می‌رسد بهترین ترجمه کلمه ادراک در فارسی، «دریافتن» است؛ البته فراگرفتن بیشتر به معنای یادگرفتن و آموختن به کار می‌رود.

کلمات عقل و تعقل نیز که بسیار در مباحث مربوط به علم در متون فلسفی به کار گرفته می‌شوند، از لحاظ لغوی، به طور مستقیم دلالتی بر مفهوم علم یا مانند آن ندارند. *ابوهلال عسکری* در بیان فرق میان علم و عقل می‌گوید: «أن العقل هو العلم الأول الذي يزر عن القبائح... وقال بعضهم العقل يمنع صاحبه عن الوقوع في القبيح» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۷۵).

این البته شناخت مفهوم عقل از جهت کاربرد، یا به عبارت بهتر کارکرد عقل است و بیانگر معنای این کلمه نیست؛ اما این کاربرد و معنای مجازی که براساس آن شکل گرفته است، ریشه در معنای لغوی اصل این کلمه دارد؛ چنان که در معنای آن گفته‌اند: «وهو من قولك عقل البعير اذا شده فمنعه من أن يثور» (همان). به‌طور کلی ریشه «عقل» دلالت بر معنای حبس کردن و بستن و نتیجه آن، یعنی یک جا نگاه داشتن و حفظ کردن و مانند آن دارد؛ چنان که درباره زنی که موهای خود را می‌بندد، یا خصوصاً وقتی پاهای شتری را با بند یا ریسمانی می‌بندد، این ریشه به کار می‌رود (جوهری، ۱۴۰۴ق، ذیل عقل) و بنابراین معقول و عقیل، به معنای محبوس و بسته شده و محافظت شده و مانند آن است. اما عقل را از آن روی در معنای قوه تفکر و تشخیص و فهم و علم به کار برده‌اند که دارنده خود را از درافتادن در مهلکه‌ها «نگاه می‌دارد». نیز معقول، به چیزی گفته می‌شود که در قلب (که مرکز فهم انسان است)، ثبت و حبس و حفظ می‌شود (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۵۹).

بدین سان می‌بینیم که کلمه علم به لحاظ معنای لغوی، عام‌ترین کلمه در میان الفاظ مشابه است؛ اما تأمل در موارد کاربرد این کلمه در زبان عربی، نشان می‌دهد که به لحاظ کاربردشناسی لغوی، این کلمه دامنه وسیع‌تری از معنای آگاهی و ادراک و معنا و کاربردهای زبانی الفاظ مشابه را فرامی‌گیرد. برای مثال این کلمه درباره فنون و مهارت‌ها نیز به کار می‌رود که در فارسی از آن، به جای دانستن یا آگاه بودن، تعبیر «بلد بودن» به کار گرفته می‌شود؛ درحالی که در زبان عربی، از آن به علم و تعلیم تعبیر می‌شود.

نکته مهم در معناشناسی الفاظ دال بر معنای علم در زبان عربی، این است که به نظر می‌رسد تنها دو کلمه «علم» و «معرفة» به حقیقی‌ترین صورت، حامل معنای دانستن و آگاه شدن یا معنای اسم مصدری آنها یعنی آگاهی و دانش‌اند و بقیه الفاظ، از اصولی غیر دال بر معنای «علم» گرفته شده‌اند، ولی به مناسبت‌های مختلف، مجازاً بر این مفهوم کاربرد یافته و اکنون بر آن دلالت می‌کنند.

از میان کلمات دیگر برشمرده شده که با معنای علم، نسبت و قرابتی دارند، واژگانی مانند فقه، فهم، درایت، خُبر، و رأی به لحاظ معناشناختی نزدیک‌ترین معنا را به مفهوم علم دارند، لکن از آن روی که به‌وضوح روشن است که این کلمات، کاربردی در مقصود فلسفی فلاسفه نداشته‌اند، از بررسی آنها چشم‌می‌پوشیم. همچنین واژگانی مانند کشف، حضور، حصول، و تصور هرچند مرتبط با مباحث فلسفی علم هستند، اما این اصطلاحات، بر اصل مفهوم علم چونان موضوع اصلی مباحث فلسفی علم، دلالت ندارند؛ بنابراین نیازی به پرداختن به آنها در این نوشتار نیست. کلماتی همچون ذهن، فکر و یقین نیز معانی روشن و متفاوتی غیر از معنای علم دارند، و البته هر کدام نسبتی با مفهوم علم دارند و چه‌بسا در فلسفه و به‌ویژه مباحث علم نیز کاربردهایی دارند.

۳. مفهوم‌شناسی

بیان حدود و تفاوت مفهومی اصطلاحات

مفهوم‌شناسی، دو معنا می‌تواند داشته باشد: یکی شناخت محتوای مفهومی لفظ یا معنایی که در اصطلاح خاص فلسفی یا هر علم دیگر قصد می‌شود؛ و دیگری شناخت سنخ یک مفهوم، اولی مربوط به نسبت میان لفظ و معنای آن است، با این تفاوت که در معناشناسی، مقصود، شناخت معنای آن در زبان عرف عام است، و منظور ما از مفهوم‌شناسی، شناخت مفهوم اصطلاحی آن است؛ یعنی مفهومی که این اصطلاح در عرف خاص (میان فیلسوفان) در ازای آن وضع شده است. آنچه تحت عنوان «اصطلاح‌شناسی» در اینجا موردنظر است، البته اولی است؛ یعنی شناخت اصطلاح فلسفی مفاهیم، نه مفهوم‌شناسی به معنای دوم آن. به عبارت دیگر، ما اکنون و در اینجا به دنبال بیان حدود و تفاوت مفهومی اصطلاحات مختلف به کار برده شده در موضوع علم و ادراک در بیان و آثار فلاسفه هستیم:

۳-۱. شعور

صدرالمتألهین شعور را بدین‌گونه تعریف می‌کند: «وهو إدراك بغير استنبات وهو أول مراتب وصول العلم إلى القوة العاقلة فكأنه إدراك متزلزل ولهذا لا يقال في حق الله إنه يشعر بكذا» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۰۸).

بنابراین شعور را می‌توان پایین‌ترین مرتبه ادراک عقلی دانست که شامل مراتب پایین‌تر، یعنی ادراک حسی و خیالی نیز می‌شود. صدرالمتألهین، شعور را آگاهی متزلزل می‌نامد؛ ادراکی که حفظ، و به بیان صدرالمتألهین «استنبات» در آن نیست؛ بدین‌روی نمی‌پاید و امتداد ندارد. چنین ادراکی، از آن روی که پایدار نیست، قابلیت بازیابی و یادآوری نیز نخواهد داشت؛ بنابراین در این مرتبه، آگاهی بدان ممکن نیست. بدین‌روی موجودی که فقط مرتبه «شعور» از مراتب ادراک عقلی را دارد، به شعور خود، آگاه نیست و فاقد خودآگاهی است و به عبارت دیگر، علم بسیط دارد و دقیقاً این علم بسیط است که «شعور» نامیده می‌شود و این، بسیار شبیه ادراک حسی است؛ چراکه ادراک حسی نیز قابلیت بازیابی و بازخوانی ندارد و در آن، علم به علم نیست، البته علم به حس، از طریق قوه عاقله ممکن است؛ اما حس به خود علم ندارد. به همین ملاک، شعور نیز چنین است. بنابراین می‌توان گفت که شعور، آگاهی عقلانی بسیط است که معمولاً پایه‌ای‌ترین و پایین‌ترین علم حضوری به ذات و نفس، و سپس احوال آن دانسته می‌شود. بنابراین مصداق شعور را علم حضوری به نفس خویش باید شمرد.

بنابراین شعور نوعی و مرتبه‌ای از آگاهی است، و چون پایین‌ترین مرتبه آگاهی (عقلی) است، می‌توان گفت، هر کجا آگاهی (عقلی) هست، شعور هم هست؛ اما نمی‌توان آن را معادل و مرادف آگاهی و یا به معنای مطلق علم گرفت (برخلاف کاربرد لغوی آن)؛ چراکه این کلمه، به طور خاص فقط بر مرتبه پایین علم عقلی اشاره دارد و مراتب بالای ادراک را نمی‌توان اصطلاحاً شعور نامید. بنابراین مصداقاً میان شعور و آگاهی رابطه عموم و خصوص مطلق حاکم است، بدین معنا که هر شعوری نوعی آگاهی است، ولی هر آگاهی‌ای را نمی‌توان شعور دانست. براساس این معنا، میان لفظ «علم» یا «ادراک» و آگاهی در کاربرد و معنای عام آنها، با لفظ «شعور» در استعمالات فلسفی، ترادف و هم‌معنایی وجود ندارد.

۳-۲. ادراک

صدرالمتألهین معنای فلسفی ادراک را مطابق با همان معنای لغوی آن می‌داند و معتقد است اتفاقاً حقیقی‌ترین معنای در رسیدن و فراگرفتن (لقا و وصول) همان ادراک علمی است، و کاربرد این ریشه در موارد ادراک جسمانی، گرچه حقیقت لغوی باشند، به لحاظ فلسفی خصوصاً براساس قول به اتحاد عاقل و معقول، مجاز است:

فالقوة العاقلة إذا وصلت إلى ماهية المعقول وحصلتها كان ذلك إدراكاً لها من هذه الجهة فالمعنى المقصود منه في الحكمة مطابق للمعنى اللغوي بل الإدراك و اللقاء الحقيقي لا يكون إلا هذا اللقاء أي الإدراك العلمي وأما اللقاء الجسماني فليس هو بقاء في الحقيقة و... وقولهم أدرك الغلام و... كلها حقائق لغوية لكنها مجازات حكيمية سيما على القول باتحاد العاقل والمعقول (همان، ص ۵۰۷).

خواججه نصیرالدین طوسی در *تجربیه الاعتقاد* برای ادراک دو اصطلاح می‌شمارد که طبق یکی، اعم مطلق از علم و «جنس» آن است و بر اساس اصطلاح دیگر، همان احساس است که «نوعی» از ادراک به معنای اعم آن (اصطلاح اول) و هم‌عرض با علم است. بنابراین طبق اصطلاح اول، علم، نوعی است که تحت جنس ادراک قرار دارد، و طبق اصطلاح دوم، نوعی است که در کنار ادراک، تحت جنس واحد (ادراک به اصطلاح اول) قرار می‌گیرند. شارحان کلام او تصریح کرده‌اند که ادراک طبق یک اصطلاح، به مطلق حضور نزد مدرک گفته می‌شود و طبق اصطلاحی دیگر، فقط به ادراک حسی گفته می‌شود:

اعلم أن العلم يطلق على الإدراك للأمور الكلية كاللون والطعم مطلقاً، ويطلق الإدراك على الحضور عند المدرك مطلقاً فيكون شاملاً للعلم وللإدراك الجزئي... ولذلك لا يصفون الحيوانات العجم بالعلم وإن وصفوها بالإدراك فيكون الفرق بين العلم والإدراك مطلقاً على هذا الاصطلاح فرق ما بين النوع والجنس النوع هو العلم والجنس هو الإدراك.

و قد يطلق الإدراك باصطلاح آخر على الإحساس لا غير فيكون الفرق بينه وبين العلم هو الفرق ما بين النوعين الداخليين تحت الجنس وهو الإدراك مطلقاً هنا (حلی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲).

اما ظاهراً اصطلاح ادراک به معنای ادراک حسی فقط در علم کلام رایج است (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۴، ذیل ادراک). و چنان‌که گفتیم، در فلسفه، ادراک بیشتر در معنای لغوی و عام خود، یعنی مطلق علم شامل همه مراتب ادراک به کار می‌رود و نیز تقسیم به حصولی و حضوری و همچنین تصور و تصدیق می‌گردد.

ویژگی خاصی که کلمه ادراک با توجه به ریشه لغوی آن دارد، این است که در آن، مفهوم صدق و مطابقت با واقع و انکشاف، به طور صریح مستتر نیست و بنابراین ادراک می‌تواند مطابق با واقع باشد یا نباشد؛ برخلاف معرفت

یا علم که در آنها از حیث معنای ریشه لغوی‌شان، استلزام نوعی شناخت واقعی و صادق و آگاهی‌دهنده نسبت به حقایق وجود دارد. از این حیث شاید ادراک بهترین اصطلاح برای کاربرد در مفهوم اعم علم باشد که در آن، مطابقت یا عدم مطابقت با واقع لحاظ نشده است. شاید از همین روست که درباره ادراک حسی یا خیالی که شأنیست صدق یا کذب ندارند، معمولاً این کلمه به کار برده می‌شود.

۳-۳. معرفت

در لغت، چنان‌که دیدیم این کلمه گاهی مرادف علم به کار می‌رود و گاه، معنایی اخص از علم دارد. فلاسفه نیز گاهی معرفت را مترادف با علم، و معمولاً در معنایی اخص به کار می‌گیرند. صدرالمتألهین بر این امر تصریح می‌کند:

وربما قال العلم هو المعرفة وفيه وجوه من الخلل أحدها أنه تعريف بالمرادف أو بما هو أخص وكلاهما فاسد فإن المعرفة قد تكون عبارة عن العلم بعد الالتباس ولهذا يقال ما كنت أعرف فلانا والآن قد عرفته وأيضاً أن الله يوصف بالعالم ولا يوصف بالعارف (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰).

او به نحو تردید بیان می‌کند که معرفت یا مرادف علم است یا اخص از آن و سپس وجوهی برای تقویت اخص بودن معرفت نسبت به علم می‌آورد. وی همچنین به نکته مهمی درباره به کار گرفته نشدن این کلمه درباره خداوند سبحان اشاره می‌کند و آن این‌که: ممکن است این امر به سبب توقیف شرعی باشد و می‌دانیم که منع توقیفی استعمال یک کلمه درباره ذات خداوند سبحان، منافاتی با صحت دلالت لغوی آن ندارد.

صدرالمتألهین اشاره می‌کند که اتفاق نظر مشخصی درباره معانی اصطلاحی «معرفت» وجود ندارد. عده‌ای گفته‌اند که معرفت، ادراک جزئیات است در برابر علم که ادراک کلیات است: «أن الحس معرفة والعقل علم» (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۶۹؛ نیز، ر.ک: بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۱۹۶)، و برخی قائل شده‌اند که معرفت، به تصور گفته می‌شود؛ چنان‌که تصدیق، علم نامیده می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۱۱؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۳۴).

۳-۴. علم

چنان‌که گفتیم، طبق یک اصطلاح، علم فقط بر ادراک کلیات یعنی همان ادراک عقلی گفته می‌شود. اما بی‌گمان، این، تنها اصطلاح علم در فلسفه نیست؛ بلکه چنان‌که جرجانی در تعریف علم و ادراک آورده است، این اصطلاح، بیشتر در معنای مطلق ادراک و مترادف با معنای عام ادراک به کار می‌رود. جرجانی تصریح می‌کند: حصول صورت شیء در عقل (علم) و حصول صورت شیء در نفس ناطقه (ادراک) یکی است. همین معنای عام نیز به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود و مراتب چهارگانه ادراک - حسی، خیالی، وهمی، عقلی - را دربرمی‌گیرد. به تعبیر وی ادراک و علم، در معنای عام که عبارت است از «حصول صورت شیء در نفس ناطقه، یا ممثل شدن حقیقت چیزها در ذهن، اگر با حکم مثبت و منفی همراه باشد، تصدیق است و اگر نباشد، تصور است» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۴، مدخل: ادراک، به نقل از: التعریفات، ج ۶، ص ۶۷).

صدرالمتألهین علم را در عام‌ترین معنای ممکن و قابل تصور برای آن می‌شناساند؛ چنان‌که از کاربرد این اصطلاح در بیان وی در معانی و حقایق مختلف، در کلمات او از جمله در جلد سوم *اسفار* برمی‌آید (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۸۲).

او البته به اصطلاح خاص علم در معنای ادراک کلیات یا ادراک عقلی نیز اشاره می‌کند: «واعلم إن المراد بالعلم إن كان هو التعقل، فيجب في المعلوم التجرد التام عن المادة، أي عنها وعن لواحقها وإن كان مطلق الإدراك فلا يجب فيه التجرد التام بل نحو ما من التجرد» (صدرالمتألهین، ۱۴۲۲ق، ص ۳۶۱).

نیز صدرالمتألهین، ضمن تفکیک بین معنای معرفت‌شناختی علم، و علم به معنای مطلق آن، با اشاره به مغالطه ناشی از اشتراک لفظی میان این دو اصطلاح در کلام محقق طوسی در شرح *اشارات* - که در ادامه این نوشتار به این مغالطه مهم و حل و رفع آن خواهیم پرداخت - معنای کاملاً عامی برای علم برمی‌شمارد (ر.ک: همان، ص ۲۹۳).

همچنین او به صراحت اصطلاح علم را شامل تمام مراتب ادراک می‌داند و در معنایی اعم از تعقل و تخیل و توهم و احساس به کار می‌برد: «العلم كما بين في موضعه إما بالتعقل أو التخيل أو التوهم أو الإحساس و ليس من العلم شيء خارج عن هذه الأقسام» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۵۷).

به‌هرروی، «علم» از آن روی که شایع‌ترین و اصلی‌ترین اصطلاح به‌کاررفته در این موضوع است، در جای جای مباحث فلسفی علم در زبان و بیان فلاسفه، در اصطلاحات و اعتبارات و اطلاعات و کاربردهای مختلف و متفاوت به کار رفته است؛ به‌گونه‌ای که *آیت‌الله مصباح* برای این کلمه علاوه بر معنای لغوی، یازده معنا یا کاربرد در فلسفه ذکر کرده‌اند: ۱. مطلق علم یا ادراک و مطلق انکشاف واقع (علم به این معنا، مقسم علم حصولی و حضوری قرار می‌گیرد)؛ ۲. علم حصولی؛ ۳. تصدیق؛ ۴. تصدیق یقینی؛ ۵. تصدیق یقینی مطابق با واقع؛ ۶. تصدیق یقینی موجه مطابق با واقع؛ ۷. مجموعه قضایای متناسب (برای مثال، صدرالمتألهین، بی‌تا، ص ۱۳۳)؛ ۸. مجموعه قضایای متناسب کلی؛ ۹. مجموعه قضایای کلی حقیقی؛ ۱۰. علم تجربی (Science)؛ ۱۱. باور صادق موجه (ر.ک: مصباح و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۱۰۰). به این اصطلاحات می‌توان باز هم افزود. برای مثال دیدیم که کلمه علم، طبق یک اصطلاح به معنای ادراک کلیات نیز آمده است. همچنین صدرالمتألهین به یک اصطلاح دیگر «علم» اشاره می‌کند: «قد يطلق ويراد به الملكة النفسانية التي بها يقتدر الإنسان على استكشاف كل مسألة يرد عليه من غير تجشم وتكلف» (همان، ص ۱۳۳).

اما نکته مهم‌تر درباره اصطلاحات یازده‌گانه فوق این است که همه آنها صرفاً ناظر به معنای معرفت‌شناختی «علم» اند، و معنای هستی‌شناختی علم، به عنوان یک اصطلاح مجزا در میان آنها دیده نمی‌شود. حتی مفهوم «مطلق علم» که مقسم علم حصولی و علم حضوری می‌گردد، اخص از مفهوم «علم» به معنای مطلق (لابشرط مقسمی) آن است که در مصطلح فلاسفه به نحو مطلق و بدون قید بیان می‌شود، و شامل اصطلاح هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علم، هر دو می‌گردد؛ چراکه علم بدین معنا یا از این جهت، و همچنین علم به معنای هستی‌شناختی آن، منقسم به حصولی یا حضوری نمی‌شود، و در تعریف آنها، «انکشاف واقع» مندرج نیست، و از همین روست که چهل مرکب را نیز شامل می‌شوند. عدم تفتن به تفاوت این دو اصطلاح، و خلط میان بعد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علم، منشأ اشتباهات عظیمی برای برخی محققان در مباحثی که موسوم به «فلسفه معرفت» کرده‌اند، شده است.

عقل در فلسفه اسلامی معانی و اصطلاحات متعددی دارد. صدرالمتألهین در دو منبع پیش‌گفته (ر.ک: همان، ص ۴۱۸ و ۵۱۴؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۳۵)، شش معنای اصطلاحی عقل را از هم باز می‌شناسد که مهم‌ترین و مرتبط‌ترین آنها با موضوع بحث ما، عقل به معنای قوه درک کلیات است که فلاسفه در باب برهان از این اصطلاح بهره می‌گیرند. براساس همین اصطلاح است که مرتبه‌ای از ادراکات انسان که شاخصه اصلی آن، ادراک کلیات است، ادراک عقلی خوانده می‌شود و بنا بر همین، ادراک کلیات، تعقل نامیده می‌شود؛ چنان‌که به مفاهیم کلی، معقول گفته می‌شود؛ لکن صدرالمتألهین گاهی تعقل را در معنای عام فهم و ادراک و علم یافتن نیز به کار می‌گیرد. از جمله مراد صدرالمتألهین در بحث «اتحاد عقل و عاقل و معقول» همان علم و عالم و معلوم است؛ چراکه مقصود او در این بحث، صرفاً اتحاد در مرتبه عقلانی ادراکات نیست، بلکه شامل همه مراتب ادراکی از جمله حس و خیال است. براین اساس عقل در همان معنای عام علم شامل تعقل و احساس و تخیل و توهم به کار رفته است.

شاید سراینکه در این بحث از عنوان «عقل» و «عاقل» و «معقول» استفاده شده، این باشد که فلاسفه یونانی معتقد به این نوع از اتحاد، مانند *فلوطین* و *فرفوربوس*، صرفاً معتقد به اتحاد در مراتب ادراکات عقلی بوده‌اند نه مراتب پایین‌تر ادراک. همچنین *ابن‌سینا* در کتاب *المبدأ و المعاد* به‌رغم آثار دیگر خود، اتحاد میان عاقل و معقول را فقط در مرتبه ادراک عقلی پذیرفته است؛ برخلاف صدرالمتألهین که تصریح می‌کند در تمام مراتب ادراک، مدرک با مدرک اتحاد دارد و البته او این دیدگاه را به فلاسفه پیشین نیز نسبت می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۱۵؛ ر.ک: دیبا، ۱۳۸۲، ص ۹۸-۱۰۳). همچنین منطقیین گاه عقل را دقیقاً به معنای ذهن گرفته‌اند که مدرک مفاهیم به طور کلی است؛ آنجا که علم را «حضور صورة الشیء عندالعقل» تعریف کرده‌اند.

به نظر می‌رسد صدرالمتألهین نیز در برخی کاربردها، کلمه عقل را دقیقاً به معنای ذهن به کار می‌برد و حتی از «وجود عقلی» در برابر وجود خارجی و عینی سخن می‌گوید:

مغايرة الماهية للوجود واتصافها به أمر عقلی إنما يكون في الذهن لا في الخارج وإن كانت في الذهن أيضا غير منفكة عن الوجود إذ الوجود في العقل أيضا وجود عقلی كما أن الوجود في الخارج وجود خارجی لكن العقل من شأنه أن يأخذ الماهية وحدها (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۶).

ابن‌سینا معتقد است اصطلاح «عقل» در دو معنای قوه تعقل و همچنین خود صورت‌های عقلی به کار می‌رود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۱۳). همچنین طبق برخی اصطلاحات، معلومات اکتسابی نفس، عقل نامیده می‌شود، در برابر معلومات فطری و بدیهی که علم نامیده می‌شود (ر.ک: جبر و دغیم، ۱۹۹۶، ص ۵۳۷). این اصطلاح را *ابن‌سینا* و دیگران از کلمات *ارسطو* در کتاب *برهان* به دست آورده‌اند (ابن‌سینا، ۱۹۸۹، ص ۳۴۲).

اصطلاحات عقل و تعقل در اینجا خلاصه نمی‌شود، و از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به عقل به عنوان جوهر مفارق اشاره کرد. پژوهش تفصیلی‌تر در این زمینه، مجالی فراخ‌تر از این مختصر می‌طلبد.

۴. کاربردشناسی

بیان تفاوت کاربردهای اصطلاحات در متون فلسفی

۴-۱. شعور

علامه طباطبائی کلمه شعور را در معنایی مشابه ادراک یا عقل و فهم (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱ ص ۲۷۷؛ ج ۲، ص ۳۱) به کار می‌برد که دارای مراتب است، و شعور انسان را بالاتر از حیوان می‌داند: «الدواب ولها نفوس ذوات حیاة و شعور وإن کانت دون الإنسان فی حیاتها و شعورها» (همان، ج ۱۸، ص ۱۵۶). همچنین در برخی کاربردها، آن را به معنای مطلق علم و آگاهی به کار می‌برد (همان، ج ۲، ص ۱۵۷). او حتی وحی را نوعی «شعور مرموز» می‌نامد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۴۴).

به‌طور کلی به نظر می‌رسد کلمه «شعور» در زبان فلاسفه، بر ادراکی که هر موجود زنده صاحب اراده‌ای آن را داراست گفته می‌شود؛ از همین رو مرتبه‌ای از ادراک که شعور نامیده می‌شود، ملازم حیات و اراده است (برای مثال، صدرالمآلهین حرکتی را که از روی شعور باشد، ارادی یا نفسانی می‌نامد، در غیر این صورت، آن را طبیعی می‌داند (صدرالمآلهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۱۱؛ نیز، ر.ک: ایچی، ۱۳۲۵ق، ص ۳۴۲؛ رازی، ۱۳۷۵، ص ۳۷۰).

اما کاربرد این کلمه منحصر در این معنا نیست، بلکه در معنای مطلق ادراک نیز به کار می‌رود؛ چنان‌که در بالا شواهدی بر آن آوردیم. اما به نظر می‌رسد در این کاربرد، معنای لغوی آن لحاظ می‌شود، نه معنای فلسفی آن. خود صدرالمآلهین در آثار خود، گاه کلمه شعور را به معنای فلسفی آن به کار می‌برد و گاه در معنای لغوی‌اش که معادل مطلق ادراک است. تفاوت این دو در آن است که در اولی، چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، قید «مرتبه خاص و معینی از ادراک بودن» در معنای آن لحاظ شده است؛ بدین‌روی هرچند در هر صاحب ادراکی، شعور هم باشد، اما شعور به همه مراتب ادراکی مدرک دلالت نمی‌کند؛ هرچند در همه آن مراتب حضور دارد.

فخررازی نیز در برخی کاربردها این کلمه را معادل علم به کار می‌برد: «واما النفوس القدسیة فیقع الحد الاوسط فی ذهنها ویتأدی الذهن منه الی نتیجة المطلوبة فیکون الشعور بالحد الاوسط مقدا علی الشعور بالمطلوب» (فخررازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۵۴).

به هر حال این کلمه در زبان فلاسفه به دو صورت اصطلاحی و به معنای مرتبه پایینی از ادراک عقلی، و به معنای علم به نحو مطلق به کار می‌رود که همان معنای لغوی آن است.

۴-۲. ادراک

ادراک با اینکه به معنای مطلق علم است، اما در بیان فلاسفه کاربردهای خاصی دارد. نگاهی به آثار فیلسوفان به‌ویژه صدرالمآلهین نشان می‌دهد که او این کلمه را به‌وضوح در جای‌جای آثار خود به جای کلمه علم استفاده می‌کند. برای مثال در مرحله دهم از جزء سوم کتاب *الاسفار الاربعه* که مهم‌ترین اثر فلسفی صدرالمآلهین است و مهم‌ترین دیدگاه‌های او درباره علم در همین بخش از این کتاب بیان می‌شود، او به کرات کلمه ادراک (و همچنین تعقل) را به جای علم به کار می‌گیرد (برای مثال، ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۸۴؛ ج ۴، ص ۶۰). وی

همچنین به هم‌معنا بودن علم و ادراک در برخی اطلاقات تصریح می‌کند: «أن الإدراك والعلم بمعنى واحد يطلق على أقسام الإدراكات كالتعقل والتخيل والإحساس» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۹۴).

با این حال، کلمه ادراک، بیشتر در هنگام نسبت دادن علم به نفس به کار می‌رود: «الإدراك إنما هو للنفس، وليس للحاسة إلاً الإحساس بالشئ وليس للمحسوس إلاً الإحساس بالشئ المحسوس والانفعال» (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷۳؛ جهامی، ۱۹۹۸، ص ۲۹). نگاهی به برخی تعاریف ادراک در آثار گذشتگان این حقیقت را به‌وضوح ثابت می‌کند: «هو تصوّر نفس المدرك بصورة المدرك» (توحیدی، ۱۹۲۹، ص ۳۶۳؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۳۹)؛ «هو حصول الصّورة المعقولة في النفس» (ابن‌سینا، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۶۱؛ رازی، ۱۳۷۵، ص ۲۴۹)؛ «إنما هو للنفس، وليس إلاً الإحساس بالشئ المحسوس والانفعال عنه» (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۲۳)؛ «هو حصول صورة المدرك في ذات المدرك» (همان، ص ۶۹؛ ر.ک: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰).

در مقابل اگر علم به یکی از قوای حسی نسبت داده شود، احساس (یا ادراک حسی) نامیده می‌شود و اگر به خیال یا واهمه یا عقل، به ترتیب تخیل یا توهم یا تعقل نامیده می‌شود و البته ادراک به عنوان مقسم آنها قرار می‌گیرد. نیز این کلمه، بیشتر به انسان نسبت داده می‌شود و معمولاً درباره خلوند سبحان به کار گرفته نمی‌شود و خلوند را جز در مواردی نادر (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶ ص ۲۳۳ و ۲۵۳) مدرک نمی‌نامند. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که حتی وقتی کلمه ادراک در مطلق علم به کار می‌رود، منظور از آن، مطلق علم انسانی است نه نفس علم به نحو لابلشروط از انسانی یا الهی بودن.

چنین می‌نماید که در معنای اصطلاح ادراک، «فرایند آگاه شدن» نیز مستتر است؛ چنان‌که صدرالمتألهین ادراک را چنین تعریف می‌کند: «هو اللّقاء والوصول. فالقوة العاقلة إذا وصلت إلى ماهية المعقول وحصلتها، كان ذلك إدراكا لها من هذه الجهة». بسیاری از تعاریفی که فلاسفه از ادراک کرده‌اند نیز متضمن و مشعر بر چیستی و چگونگی تحقق فرایند آگاهی در نفس انسان است. برای مثال: «ظهور الصّورة وحصولها عند العقل» (رازی، ۱۳۷۵، ص ۲۲۷)؛ «هو أن تكون حقيقة الشئ متمثلة عند المدرك» (همان، ص ۲۱۹ و ۴۲۹)؛ «الإدراك المطلق هو حضور الشئ عند المدرك» (همان، ص ۲۲۲)؛ «هو حصول حقيقة الشئ عند المدرك بها» (صدرالمتألهین، ۱۴۲۲ق، ص ۳۱۰)؛ «هو أن تكون حقيقته متمثلة عند المدرك، يشاهدها ما به يدرك...» (فخررازی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۳۰؛ طوسی، ۱۳۴۵، ص ۲۶)؛ «عبارة عن حصول ماهية المدرك للمدرك سائفا إليه» (فخررازی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۳۶).

به لحاظ ساخت‌شناسی لفظی نیز این کلمه مصدر است و مصدر دلالت بر حدث دارد و ناگزیر (به دلالت التزامی) باید به فاعلی نسبت داده شود و البته همان‌گونه که در تعاریف ادراک دیدیم، گاهی از ارکان ادراک، علاوه بر مدرک، متعلق ادراک یعنی مدرک نیز در معنای آن در نظر گرفته می‌شود. از همین‌روست که اگر درباره نوع خاصی از علم، نفس علم و آگاهی با صرف‌نظر از فاعل آن مراد باشد و نسبت آن با فاعل ادراک‌کننده موردنظر نباشد، معمولاً به «علم حسی» یا «علم خیالی» و اصطلاحاتی نظیر آن تعبیر می‌شود نه ادراک حسی یا ادراک خیالی. بنابراین وقتی کلمه‌ای مانند ادراک حسی یا خیالی بیان می‌شود، به نظر می‌آید که چیزی غیر از صرف علم و آگاهی موردنظر است، و فرایند آگاه شدن و

نسبت علم به ادراک‌کننده نیز قصد شده است. از همین روی، اصطلاح ادراک، در بحث‌های روان‌شناختی ادراک بیشتر به کار می‌رود و البته این کاربرد، مناسب سابقه کاربرد این اصطلاح در آثار فلسفی اسلامی نیز هست.

بنابراین در هر گونه بحث مربوط به فرایندشناسی آگاهی و انواع آن در انسان، مناسب‌ترین اصطلاح، همین کلمه است. برای مثال، صدرالمتألهین در مرحله دهم از جزء سوم/سفر که به بحث علم می‌پردازد و در بیشتر موارد، از کلمه «علم» بهره می‌گیرد، فصل سیزدهم این مرحله را با این عنوان ذکر می‌کند: «فی انواع الادراکات» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۶۰). بنابراین اصطلاح «هستی‌شناسی ادراک»، چندان مناسب نیست.

۳-۴. معرفت

فلاسفه معمولاً کلمه معرفت را در مراتب پایین علم یعنی حسی و خیالی به کار نمی‌گیرند و معمولاً به مرتبه پایین‌تر از معرفت عقلی، اصطلاح «معرفت» اطلاق نمی‌شود. چون در مفهوم لغوی این کلمه مفهوم عرفان و شناخت حقایق و رسیدن به واقعیت هم به نحو صریحی وجود دارد، به نظر می‌رسد که در آثار فلاسفه آنجا که مفهوم صدق و مطابقت با واقع مراد بوده است، بیشتر این کلمه به کار رفته است.

صدرالمتألهین تصریح می‌کند که معرفت، چیزی است که همواره ملازم با صدق و مطابقت با واقع است و اگر علمی مطابق با واقع نباشد، معرفت خوانده نمی‌شود: «وقال القاضی الباقلانی العلم معرفة المعلوم علی ما هو علیه ویرد علیه... أنه مشتمل علی الحشو لأن معرفة الشيء لا یكون إلا علی وفقه» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰).

شاید به دلیل استلزام همین مفهوم صدق و مطابقت است که جهل مرکب را معرفت نمی‌نامند؛ هرچند می‌شود آن را علم به معنای عام کلمه نامید. نیز وهم و شک (و بلکه ظن) را نیز معرفت نمی‌نامند، بلکه اینها ضد معرفت و در حقیقت عدم شناخت‌اند. همین ویژگی‌ها سبب می‌شود که این کلمه بسیار مناسب کاربرد معرفت‌شناسانه علم باشد تا مفهوم هستی‌شناختی آن؛ چراکه در بحث‌های هستی‌شناسانه، کاری به مطابقت یا عدم مطابقت علم با واقع نداریم و اساساً به حیثیت دلالت آن به خارج، جز به عنوان یک ویژگی وجودی و ذاتی توجهی نمی‌شود.

۴-۴. علم

نگاهی ساده به آثار صدرالمتألهین نشان می‌دهد که در مباحث مربوط به علم، هیچ کلمه‌ای مانند «علم» به عنوان محور و عنوان اصلی این مباحث قرار نمی‌گیرد. بدون شک پرکاربردترین کلمه در مباحث مربوط به علم و معرفت، همین کلمه علم است؛ اما چنان که گفتیم در کنار این کلمه، اصطلاحات دیگری نظیر شعور، ادراک، تعقل و معرفت نیز به جای یکدیگر به کار می‌روند و این نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از این واژگان در لسان فلاسفه به صورت یک اصطلاح خاص و انحصاری تعریف نشده و مورد اقبال قرار نگرفته و جا نیفتاده است. نیز چنان که اشاره کردیم، این کلمه به نحو شناوری در آثار فلاسفه در اصطلاحات و اعتبارات و معانی مختلف به کار رفته است.

موضوع عدم توافق و شناسایی اصطلاحات در باب علم، چنان مشکل‌آفرین شده که صدرالمتألهین خود اشاره و به عبارت دیگر اذعان کرده است که مسئله اختلاف‌نظر او و برخی دیگر از فیلسوفان با کسانی همچون فخررازی

در باب اضافه بودن یا نبودن مفهوم علم، به اختلاف آنها در آنچه از اصطلاح «علم» اراده کرده‌اند بازمی‌گردد. بدین گونه که مراد فخر‌رازی از اصطلاح علم، معنای مصدری و نسبی آن بوده است، نه معنای اسم مصدری آن؛ درحالی که مراد وی از مفهوم علم، معنای اسم مصدری و نفسی آن است: «ولیس المراد نفس المعنی المصدری لیکون من قبیل الإضافة كما زعمه جمع کالامام الرازی بل المراد ما به الكشف...» (همان، ص ۲۶۱).

اگر چنین باشد که صدرالمتألهین می‌گوید، اختلاف نظر در موضوع اضافه بودن یا نبودن علم با فخر‌رازی، ریشه در اختلاف اصطلاح دارد و به بحثی لفظی یا اصطلاحی فروکاسته می‌شود، و این نکته‌ای عجیب است که به نظر می‌رسد نه فیلسوفان گذشته بدان توجه کرده‌اند (جز اشاره‌ای که صدرالمتألهین بدان می‌کند) و نه در میان تحقیقات و مقالات معاصر درباره نظریه اضافه فخر‌رازی، توجه و اشاره‌ای بدان دیده می‌شود:

به هر حال، چنان که دیده می‌شود، اصطلاح «علم»، در طول تاریخ فلسفه به صورت‌های مختلف و نامتعینی در زبان فلاسفه به کار رفته است؛ اما مسلم آن است که هر گاه مراد آنان مطلق آگاهی بوده و هرگاه خواسته‌اند وسیع‌ترین معنای ادراک و آگاهی را قصد کنند، «علم» را به کار برده‌اند.

صدرالمتألهین حتی کلمه علم را درباره ادراک درد نیز به کار می‌برد و تصریح می‌کند که هر علمی لزوماً نیاز به صورت ذهنی ندارد، بلکه گاهی حضور خود ذات یک شیء موجب ادراک آن و علم ما بدان می‌گردد؛ مانند درد ناشی از انفصال یک عضو بدن (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۸۱).

۴-۵. عقل و تعقل

فلاسفه گاه تعقل را در معنای مقابل تخیل و توهم و احساس به کار می‌برند، و در موارد بسیاری آن را مرادف با «علم» به معنای عام و در همان معنای ادراک شامل همه انواع و مراتب آن به کار می‌گیرند (برای مثال، ر.ک: فخر‌رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۲۷). بنابراین تعقل گاه در فلسفه اسلامی به معنای عام علم و ادراک به کار می‌رود و گاه به معنای ادراک عقلی. بدین‌روی به لحاظ اصطلاح‌شناختی معنای تعقل همان حصول صورت شیء در عقل است و معنای عام علم نیز همین است. نکته مهم اینجاست که تعقل در کلام فلاسفه، صرفاً به معنای ادراک حصولی نیست، بلکه به معنای مطلق ادراک نیز به کار رفته است.

مثلاً فخر‌رازی در *المباحث المشرقیه* بحثی با این عنوان دارد: «فی ان تعقل الشیء لذاته هو نفس ذاته و ان ذلک حاضر ابداً». در اینجا برای معرفت نفس به نفس که از بارزترین مصادیق علم حضوری است، اصطلاح «تعقل» را به کار می‌برد. بنابراین عقل در اصطلاح وی، مساوی ذهن یا قوه ادراک مفاهیم (یا ادراک کلیات) نیست. نیز شیخ اشراق تعابیری دارد که در آنها تعقل را دقیقاً در کنار علم، و شامل علم حضوری به کار می‌برد: «العلم او التعقل هو عدم غیبه الشیء عن الذات المجردة عن المادة؛ فان کان تعقل الشیء لذاته فهو بانه لم یغب عن ذاته» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۸۷).

صدرالمتألهین چنان که پیش‌تر گفتیم، عقل و همچنین اصطلاح تعقل را در هر دو معنا به کار برده است: هم در معنای مطلق علم و ادراک، و هم در معنای ادراک عقلی. گاهی آن را در کنار علم به معنای عام آن می‌نشانند و

مرادف آن قرار می‌دهد، و گاه در برابر علم قرار می‌دهد. البته چنان‌که پیش‌تر گفتیم، خود علم هم معانی مختلفی دارد و از جمله طبق یک اصطلاح، با تعقل به معنای ادراک کلیات، مرادف است. پس هم علم و هم تعقل گاهی منحصرأ در مفهوم ادراک عقلی به کار می‌روند و گاه در معنای مطلق ادراک و معنای عام علم: «واعلم إن المراد بالعلم إن كان هو التعقل، فيجب في المعلوم التجرد التام عن المادة، أي عنها و عن لواحقها وإن كان مطلق الإِدراك فلا يجب فيه التجرد التام بل نحو ما من التجرد» (صدرالمألهین، ۱۴۲۲ق، ص ۳۶۱).

نتیجه‌گیری

دانستیم که به لحاظ «لغوی»، دو کلمه علم و معرفت، از ریشه‌هایی برگرفته شده‌اند که به صورت حقیقی بر معنای خود دلالت می‌کنند، و دیگر لغات از معنای دیگری نظیر احاطه کردن ریشه گرفته، و سپس به انحای مختلف در معنای دانستن و دریافتن و مشابهات آن به کار رفته‌اند.

نیز از جهت کاربردشناسی لغوی، لفظ علم به عام‌ترین صورت ممکن بر این معنا دلالت دارد، و نزدیک‌ترین کلمه به آن، یعنی معرفت، کاربردی اخص از آن دارد. همچنین کلمات ادراک و شعور و الفاظی مانند عقل هر کدام تفاوت و خصوصیتی در دلالت بر مفهوم علم دارند.

به جهت «مفهوم فلسفی» نیز کلمه «شعور» به مرتبه خاصی از آگاهی و ادراک عقلی اشعار دارد؛ و «ادراک» به بیان صدرالمألهین دقیقاً در همان معنای لغوی خود در فلسفه به کار می‌رود و اتفاقاً به دقیق‌ترین معنا که سازگار با دیدگاه اتحاد عاقل و معقول نیز هست، بر معنای علم دلالت می‌کند، و حتی بر چیزی فراتر از صرف مفهوم علم، یعنی بر حقیقت علم که همان اتحاد میان عاقل و معقول است نیز دلالتی دارد.

اما فلاسفه معمولاً «ادراک» را از حیث «نسبت آن با مدرک» و نیز در مقام بیان «انواع ادراک»، و همچنین در بحث‌های «فرایندشناسی ادراک» و به طور کلی ناظر به «علم انسانی» (و نیز درباره حیوانات: رک: صدرالمألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶ ص ۴۱۳) به کار می‌برند. پس بهترین کلمه برای کاربرد در «فرایندشناسی علم انسانی و انواع آن»، اصطلاح «ادراک» است. بنابراین منظور از «ادراک» در اصطلاح فلاسفه، فرایند تحصیل علم است و به مطلق آگاهی، یا آگاهی بدون توجه به حیثیت ربطش به مدرک یا مدرک، کمتر «ادراک» گفته می‌شود.

نیز کلمه ادراک این مزیت را دارد که از حیث ریشه لغوی‌اش دلالتی بر صدق ندارد؛ از این‌رو نسبت به دیگر اصطلاحات، برای رساندن مفهوم لاشرط علم مناسب‌تر است. از جهت «کاربرد فلسفی» هم گرچه «شعور» در اصطلاح خاص فلسفی‌اش، به معنای پایین‌ترین مرتبه ادراک عقلانی به کار می‌رود، اما در مقام کاربرد، فیلسوفان گاهی آن را علاوه بر مفهوم فوق، در معنای لغوی‌اش که مطلق ادراک است نیز به کار برده‌اند.

بررسی آثار فلاسفه گذشته نشان می‌دهد که کلمات: علم، ادراک، معرفت، شعور و تعقل به ترتیب بیشترین و متداول‌ترین کاربردها را در مباحث علم در فلسفه داشته‌اند و با اینکه کلمه علم، متداول‌ترین اصطلاح در این زمینه بوده

و هست و بسامد کاربرد کلمات فوق با هم برابر نیستند، اما هیچ‌یک از این کلمات، به اصطلاح خاص و انحصاری بدل نشده‌اند و همه در عرض هم به کار رفته‌اند. اما این، منافاتی ندارد با اینکه کلمات فوق هر کدام، یک محل استعمال غالب در زبان فلاسفه داشته‌اند؛ بدین نحو که کلمه علم، بیشتر از هر کلمه دیگری برای دلالت بر مطلق علم و آگاهی و عام‌ترین مفهوم مورد نظر از آن استفاده شده، هرچند در موارد خاص نیز به کار رفته است. کلمه ادراک، هرچند در معنای عام علم و شامل همه انواع ادراکات به کار رفته است (چنان که در مواردی نیز به معنای احساس یا ادراک حسی نشسته است)، بیشتر درباره علم انسان و نیز موقع برشمردن انواع علم (ادراک جزئی یا کلی، ادراک حسی یا خیالی یا عقلی) کاربرد یافته است، و به‌ویژه این کلمه هنگام نسبت دادن علم به نفس به کار می‌رود.

صدرالمتألهین نیز کلمه علم را بیش از هر اصطلاح دیگری در مباحث مربوط به علم به کار می‌گیرد، و البته کلمات ادراک و تعقل و حتی گاهی شعور را معادل اصطلاح علم به معنای مطلق آن به کار می‌برد. امروزه کلمات تعقل، و شعور، به‌ویژه در معنای عام علم، کاربرد چندانی ندارند. اما علم و ادراک که در فلسفه اسلامی به عام‌ترین معنای علم به کار رفته‌اند، هم اکنون نیز در همان معنا استفاده می‌شوند؛ با این تفاوت که لفظ علم در این معنای عام، پرکاربردتر از کلمه ادراک بوده و هست. از طرفی معمولاً درباره خداوند سبحان کلمه ادراک کمتر استفاده می‌شود. بنابراین در مباحثی که بحث فلسفی، منحصر به ابعاد انسانی آن است، کاربرد کلمه ادراک مناسب‌تر از علم است.

نیز کلمه ادراک در برخی از کاربردها، به «فرایند» تحقق علم اشعار دارد. از سوی دیگر، در مراتب پایین علم، مانند ادراک حسی و خیالی، کلمه علم کمتر به کار می‌رود؛ چنان که این کلمه درباره حیوانات نیز کمتر به کار گرفته می‌شود؛ گویا کلمه علم، بیشتر بر مراتب بالاتر و کلمه ادراک درباره مراتب پایین‌تر آگاهی به کار می‌رود. چنان که هنگامی که اعتبار مطلق علم، و علم بما هو علم مدنظر باشد، کلمه ادراک کمتر به کار گرفته می‌شود. هرچند کلمه ادراک این مزیت را دارد که به لحاظ لغوی، برای دلالت بر مفهوم علم به نحو لایشرط از داشتن شائیت صدق یا کذب، مناسب‌تر است؛ به نوعی که آن را درباره ادراک درد نیز به کار می‌برند که در معنای عام خود نوعی آگاهی است.

منابع.....

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۹۸۹، *الحدود*، چ دوم، قاهره، هیئة المصرية العامة للكتاب.
- _____، ۱۳۷۹، *التعليقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۴۰۳ق، *الاشارات والتبیهات*، شرح و تحقیق خواجه نصیرالدین طوسی، چ دوم، قم، دفتر نشر کتاب.
- _____، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (الطبیعیات)*، تحقیق سعید زائد، چ دوم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- _____، ۱۴۰۵ق، *الشفاء - المنطق*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، بی‌تا، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
- ایجی، میرسیدشریف، ۱۳۲۵ق، *شرح المواقف*، تصحیح بدرالدین نغانی، قم، شریف الرضی.
- بغدادی، ابوالبرکات، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحکمة*، چ دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۱۴ق، *شرح المصطلحات الفلسفیه*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- بهمنیار، بن مرزبان، ۱۳۷۵، *التحصیل*، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- توحیدی، ابوجان، ۱۹۲۹، *المقابسات*، تحقیق حسن السندوبی، مصر، المكتبة البحارية.
- جبر، فرید و سمیع دغیم، ۱۹۹۶، *موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب*، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، *تسنیم*، قم، اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۴ق، *الصاحح، تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- جهامی، جبرار، ۱۹۹۸، *موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب*، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۲، *كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- دبیا، حسین، ۱۳۸۲، *نگرشی نوین به مسئله اتحاد عاقل و معقول*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- رازی، قطب‌الدین، ۱۳۷۵، *المحاكمات*، قم، البلاغ.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار الشامیه.
- زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح و مقدمه هناری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صدرالمطالین، ۱۳۵۴، *المبدأ و المعاد*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- _____، ۱۳۶۳، *مفاتیح القیب*، تصحیح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.
- _____، ۱۴۱۰ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، چ چهارم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- _____، ۱۴۲۲ق، *شرح الهدایة الاثریة*، بیروت، موسسه التاريخ العربی.
- _____، بی‌تا، *الحاشیة علی الیهیات الشفاء*، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۷، *مجموعه رسائل*، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۴۵، *رسالة مسئله العلم*، تصحیح عبدالله نورانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- عسکری، ابوهلال، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، چ چهارم، بیروت، دار الافاق الجدیده.
- فارابی، ابونصر محمد، ۱۴۱۳ق، *الاعمال الفلسفیه*، بیروت، دار المناهل.
- فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۰۴ق، *شرح الفخر الرازی علی الاشارات (شرحی الاشارات)*، قم، مكتبة آية الله المرعشی.
- _____، ۱۴۱۱ق، *المباحث المشرفیة فی علم الالهیات و الطبیعیات*، قم، بیدار.
- مصباح، محمدتقی و دیگران، ۱۳۹۵، *هم‌اندیشی معرفت‌شناسی*، نگارش محمد سربخشی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی بجنوردی، محمد کاظم، ۱۳۸۴، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.